

نوعی ارزیابی، از مهاجران میانسال ایرانی

مهاجران میانسال ایرانی نیروئی عظیم اند برای نجات ایران. برآنها می توان امید بست زیرا تجدد و اراده کار و استقلال رأی و عشق به وطن یکجا در آنهاست. آنها زاده انقلاب و حامل تجربه های تلخ خانوادگی و از بهترین درس خوانده های نسل خوداند و نیز در طول دوره مهاجرت در کشورهای میزبان فنون و علوم و تجارت امروزی دنیا را آموخته اند. آنها که اکثراً ساکن کشورهای دموکرات اند در بیان عقاید خود صریح و از پرده پوشیه ها و مجیزگوئی و رؤیا گرایی در سیاست بدورند. چون راه کسب درآمد را یاد گرفته اند پس اعتماد بنفس دارند و در برخوردها بیشتر خود خویشتن اند تا مترسک دیگران، این گروه اجتماعی ایرانی آشنا به رحمت و کارند، آشنا به قوانین مدنی اند، آشنا به فرهنگ اداری و سیاسی غربیان اند و بسبب اشتغال فراوان زخمی کزدم غربت نیستند. نمی نالند و پیوسته درصدد چاره جوئی و کسب اطلاع تازه در هر زمینه که کششی ایرانی بر آن داشته باشند هستند. درباره ایران خوانده هایشان بسیار و شنیده هایشان جگرخراش و تأثرشان درباب ایران امروز سنگین است. اراده ای دارند در باطن مبتنی بر دفع ظلم از آدمی و انکائی دارند به اصول حقوق بشر و فرهنگ خانوادگی آنها اساسش بر بنی آدم اعضای یکدیگرند می باشد و معتقد نیستند که میوه آزادی و استقلال و دموکراسی برای ایران از درخت قضا و به اراده دیگران بدامن آنها خواهد افتاد.

بصحبت با آنها که بنشینید آنها را ساده و کمی بی تفاوت حس می کنید ولی اگر شکیبائی بخرج دهید و بگذارید تا ذوق طرح مسئله در آنها بجوش آید خواهید دید که انسانهایی اند عمیقاً ایرانی ولی از قماش دیگری. بظاهر سردند و قزار، گریز پای جلسات حرف و بحث های خودمانی و به باطن دنبال جوابی بر سؤال «چه باید کرد؟» و «چه می توان کرد؟» هستند. حوصله زیادی لازم است تا چم و خم آنها را ضمن یک برخورد، طی یک سفر، در اثنای یک مهمانی دوستانه و یا در جلسات انجمنی صنفی بدست آورید. اما وقتی باین مرحله برسید از رابطه و مراوده خواهید دید که موبیل آنها فوراً قطع می شود و هر جا که با آنها باشید چه در اتوموبیل و چه بر لبه سنگ استخر چه در سوپر مارکت ایرانی، و چه در راهرو دانشکده باران رحمت یک مصاحبه جاندار بر شما خواهد بارید. من این سعادت را داشتم که طی یک سال گذشته با قریب یک صد و پنجاه تن آنها در پنج کشور اروپائی و چند ایالت امریکائی که رویهمرفته اکثریت مهاجران میانسال ایرانی در آنها مسکن گزیده و بکار و کسب و مدیریت های مختلف و تعلیم در سطوح پائینی و بالائی مدارس و دانشگاهها و نیز در کارخانه ها و رسانه ها غیره مشغولند حشر و نشری برای نوشتن این مقاله داشته باشم و اینک شرح بعض دریافت ها.

نخستین کنجکاوی آنها در باب علل سقوط رژیم پادشاهی در ایران و وصف پوست کنده تمدن و فرهنگ ایرانی است. درین باب ابدأ مفاخرات و غلوهای مربوط به ایران باستانی و بهشت برین بودن آن جامعه

طبقاتی و آن امپراطوری وسیعی که همان وسعتش موجب تنوع و شکنندگی شد را نمی پذیرند و حق با آنهاست. زیرا درین باب تعصبات مانع کشف حقیقت تمدن ایرانی و معجون فرهنگ ایرانی که زاده حشر و نشر و تجارت و سیاست ازدواجات تجاری، فلسفی و فرهنگی است شده است. بحث شیرین تمدن و فرهنگ ایران بحث دلکش ادبیات و هنر ایرانی این جماعت میانسال مهاجر ایرانی را غرور می بخشد، حرف نوروز و سیزده بدر و گفت و گوهای مربوط به سنن و آداب و رسوم مردم نیز، اما از ادبیات صوفی گری و عرفان درست سر در نمی آورند زیرا تصوف زاهدانه را منفی و غیرمولد و تصوف پرخاشگر صفویه را مستبد و تصوف عشق گرای را سازنده ولی تابع ضوابط بجا مانده از خلافت عباسی می دانند. در باب تمدن سروری صرف پارسیان را بر دیگر اقوام از مقوله برتری نژادی بخیال می گیرند و می ترسند که مبدا تعالیم کورش تعمیم نیافته باشد بعکس وقتی تمدن ایران را حاصل کار و فکر همه مردم ایران از پارس ترک و عرب و غیره نظر دهید پذیرای آن هستند. بقول آنها با کورش زود آمده است یا ما چنان اشتباه کرده ایم که دیگران بما درس تاریخ و حکومت داده اند. هیچیک از مصاحبه شوندگان علاقه و حوصله بحث در باب اشتباه اسکندر یا داریوش دوم و نیز اشتباه خوارزمشاهیان و اشکانیان در رابطه با خلافت عباسیان و استبداد این یا آن خلیفه را ندارند. هیچیک از آنها را ندیدم که تولد تشیع را بخواهد یا بداند ولی همه را دیدم که این امور را شخصی می دانند و نه مستحق و لایق سپردن حکومت بدست آنها. درعین حال در نشئه ای که ادبیات ایرانی از تشیع یا زردشت از قرآن یا اوستا و گاتها گرفته شریک اند. و نیز شعرای ما را که غالباً حکیم و فیلسوف و طبیب و ریاضی دان و منجم و متخصص صرف و نحو و موسیقیدان بوده اند جز از طریق شعرآنها را نمی شناسند. رویهمرفته برای ادبیات فارسی دلتنگی ها دارند ولی غبار دلمردگی و افسرده حالی آن را بالا می پندارند. از آمیختگی اهداف عرفانی و مذهبی و سیاسی و ملی چندان سر در نمی آورند. بجز در مورد فردوسی که عرق ملی آنها را می جوشاند حتی وقتی که غلوی و انحصاری باشد از باب هنر که نزد ایرانیان است و بس.

در باب دوران مقاومت های تاریخ ایران آگاهی آنها کم است و برعکس قهرمانان این دوره ها را نام می برند. کشش آنها در باب ایران قدیمی زاده کلام فردوسی است و تمایل آنها به دوره حکومت های محلی ایرانی از باب قدرت کلام مولانا و سعدی و نظامی و حافظ و مانند آن است.

روزی در جمعی از خبرنگاران در امریکا از بعد کنجکاویهایی من از من خواستند که آخرین سال قبل دوره شاه را شرح دهم و پس از آن بحثی در گرفت در باب آمار آن دوره و بی اعتمادی به آن. کسی از معاریف گفت وقتی دیپلمهای امضاء شده خود را از دولت و دانشگاه ها می گرفتید در صداقت و سلامت آن سند شک نمی کردید ولی وقتی به اعداد و آمار دستاوردهای کشور ۳۷ میلیونی آن دوره می رسید فوراً شک می کنید. حقیقتی است که در دوره قبل انقلاب مخالفان سعی بسیار در نهادن تردید در ذهن عامه کردند. قضیه سد کرج را برابر قاسم کوری نهادند و بشوخی یا بجذ این بازی را بردند.

در آن جلسه من دیدم تراژدی رژیم برای آنها یک فاجعه خانوادگی هم هست زیرا هرکدام از طریق خانواده های خود سهمی در سازندگی های گذشته داشتند ولی ترک قبل از موقع وطن آنها را در سنینی تحویل اوپوزیسیون انجمن های اسلامی آن روزگار داد که مجبور شدند سالها نوشته های آنها را تغذیه و نشخوار کنند. سپس که بسنی رسیدند خودشان بمدد خودشان مشغول نظام فقیه را برای خود باز

کردند و عازم دنیای کار و کسب و علم و فن در کشور میزبان شدند و امیدی برای فردای ایران در دل داشتند و حامل بار سنگین اشتباهات بودند پس سکوت کردند و مدتی چله نشستند، تا آب از آسیاب بیفتد.

مهاجران میانسال ایرانی مظهر استعداد ذاتی ایرانیان اند. آنها مثل هموطنان درون مرز لب بسته و خمود و افسرده خاطر نیستند و از لحاظ روانی شکفته خاطر و آماده حرکت هر روزی اند این مهاجران میانسال با آن مهاجران که « ایرانیان پارسی یا پارسیان مقیم هندوستان » در تاریخ لقب گرفته اند فرق دارند باین معنی که در لاک خود نخزیده اند و همه درها را بروی خود گشوده اند. دموکراسی را در کشورهای میزان لمس و استنشاق کرده و سازماندهی و منطق کسب و کار و تخصص ها را در ذهن نشانده اند. بعضی اینان سیاست را در خون خود دارند پس به ارث می برند و بعضی دیگر کسب و تجارت را. ولی متوجه ارزش اضافی میراث خودند تا اگر در بازی سیاست اند علم آن را خوب در جهان دموکرات میاموزند و جاه طلبی و قدرت ستائی را با سیاست مأمور صلاح ملک و ملت عوض نگیرند. و در کار کسب علوم مربوط به تجارت و بازاریابی های امروزی را مزید استعداد خود کنند. پزشکان میانسال بدلیل اعتیاد به گرفتن نبض این و آن جمله تمایلی بمسائل اجتماعی دارند و محال است که با مراجعان خود از آن همه دلتنگی های منتهی به واپس زدگی ها سخن بمیان نیاورند. گروه ایرانیان وارد بفنون انفورماتیک ذهنی فعال دارند ولی کم سخن اند و چشمشان بیشتر به صفحه کامپیوتر است تا بصورت طرف مقابل خود و خسته تر از دیگران دل به گفتگوهای سیاسی می دهند. بعکس دانشگاهیان حرف بسیار و شنونده کم دارند زیرا پراکندگی جغرافیائی و وسواس شغلی امان به آنها نمی دهد. بسیاری هم از تماس با هموطنان محروم اند زیرا امکان تماس یومیه یک فروشنده را ندارند ولی چه بسا دسترسیشان به رسانه ها جبران این نقیصه را می کند. در میان این گروه ایران شناس کم و دانشمند متخصص بسیار است و بیش از هر طبقه مهاجر با نوشته ها و منابع ایرانی سر و کار دارند. روشنگران در اقلیت اند و روشنفکران نیز ولی فعالان و طراحان بسیارند.

در این میان تضادی آنها را می خورد و این بهنگامی است که تبعیضاتی را در کشور جامعه میزبان نسبت به هرکس که ناخودی است حس می کنند. پدیری جوان بمن گفت که « همه چیز دارم و اصل کاری را ندارم ». این اصل کاری او وطن معنی می داد معهذا او از جمله نو امریکائیان ایرانی است. مادر جوانی که در موضع برلینی در دانشگاهی اروپائی بود می گفت « بهرحال من جز کار سیاسی نمی خواهم ولی اینجا و نه آنجا » او سیاست را از پدر به ارث می برد و صاحب تألیفات و وارث پدر سیاستمدار و پرنام و پرکار بود مرادش این بود که اینجا می مانم و آنجا یعنی ایران امنیتی در کار نیست و من دریافتم که تنها شرط ایران او امنیت است. میانسالان مهاجر ایرانی با ارقام و آمار و ابعاد انتظامات رشد ایران آشنایند. کتابها، جراید، محافل، دوره ها، بحث ها کار خود را کرده اند آنها کشوری را می شناسند که در آن تنها نرخ اشتغال زنان ۹۱٪ و نرخ اشتغال مردان ۶۰،۸٪ است. فعالان بخش خصوصی ۲۲،۴٪ و فعالان بخش دولتی ۲۹،۲٪ اند. و این هر دو مورد مصیبتی است اجتماعی و اقتصادی.

میانسالان مهاجر ایرانی الاصل بر سقوط شوروی و طالبان افغان و نظام بعث عراق انگشت می نهند و نتیجه می گیرند بظاهر عقب نشسته اند ولی هر سه واقعه بسود نظام ولایت فقیه تمام شده است. ایران امروز اسلامی است، پاکستان و افغانستان، عراق نیز و شوروی که مغل ایران پادشاهی از طریق چپ ها بود. امروز

روسیه فد رال شده و در بهترین رابطه با ایران است. ایران منزوی است ولی هیچ قدرتی بر آن کمترین کنترلی ندارد. ضمناً در حد یک قدرت منطقه ای است. آنها می بینند که علیرغم همه اعتراضات ایران ولایت فقیه‌ی موتور جهان مسلمان شده است آنها می بینند که ایران مستقل است ولی دور است از رفاه و آزادیهای اولیه و چه رسد از دموکراسی. آنها ناتوانی ایران را در خروج از عوالم قرون وسطائی می بینند و می بینند که از پیشرفته ترین تکنولوژی بیرکت بازارهای مخفی از سلاح اتمی هم برخوردار است.

آنچه قابل تحسین است این که میانسالان راه حل را در برکشیدن طبقه متوسط می دانند و نظارت واقعی بر درآمد نفت که یک جا دست دولت است.

در کشوری که در جنگ میان سنت و تجدد، استبداد و دموکراسی موجب شده تا انتخاب سیاسی جوانان که ۴۰٪ کل جمعیت اند بروشنی انجام شده و محروم داشتن جوانان از کار و طبقه متوسط از اسارت بخش دولتی و زنان از حقوق خود قابل تحمل نیست پس کمر بستن بدفع این همه نابرابری و بی عدالتی نه با اسلام واقعی می خواند و نه با حقوق انسان ها. در نتیجه گیری از این مطالعه و مصاحبه ها همه جا تکیه بر عامل مساعد نرخ خوب شهرنشینی (۶۲٪) مشهود است. اما آنجا که بی تفاوتی مشهود است نوع رژیم است زیرا گرایشها کورکورانه حیات ذهنی دارند. سازماندهی سیاسی در میان این میانسالان مهاجر با مانع محسوس پراکندگی جغرافیائی برمی خورد و انجمن های فرهنگی هنری رفته رفته ذاتی انتفاعی پیدا می کنند که امری طبیعی است. پس باید به اقتصاد مبارزات سیاسی و دور از آلودگیها اندیشید. مهاجران میانسالان ایرانی بی تردید نقش عظیمی در رهائی ایران خواهند داشت.